

استشادهای ظریف به شعر حافظ

بهاءالدین خرمشاهی

حافظ پژوه



اشاره

استشهاد به شعر شاعران، به ویژه شعر برجسته‌ی شاعران برجسته، که در حافظه‌ی جمعی مردم و اهل یک زبان حضور دارد، از دیرباز سابقه داشته است، و در لابه‌لای زندگی‌نامه‌ها، تذکره‌ها و بعضی تواریخ و آثار مشابه ثبت شده‌است.

در فرهنگ انگلیسی‌زبانان در حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ عبارت یا جمله از شکسپیر بر سرزبان‌ها و زبانزد است. استشهاد به آیات و عبارات کتاب مقدس هم در فرهنگ غرب بسیار است. در شرق اسلامی، به ویژه در ادبیات عرب و ادبیات فارسی و عرف عرب و عرف عجم استشهاد به مثل‌های قرآنی بسیار است.

اگر فرهنگ امثال و حکم دهخدا را توزق کنیم به صدها مثل و زبانزد یا کلمه سائر که منظوم باشد برمی‌خوریم. بنده در تصحیح دوم خود از کلیات سعدی هر جا که عبارت یا جمله یا بیت یا مصرعی از سعدی به مرتبه‌ی مثل و زبانزد رسیده، در تعلیقات خود به آن کتاب یادآور شده‌ام. از حافظ هم چه بسیار بیت و مصرع به مقام ضرب‌المثل رسیده است.

این استشهادها جمعی‌ست اما آن‌چه در این مقاله به آن اشاره می‌شود، استشادهای فردی اهل ذوق و ادب به شعر حافظ است، که هنوز در جایی ثبت

نشده و بنده از شنیده‌های خود ۱۹ مورد نقل کرده‌ام. اگر پژوهندگان دیگر هم شنیده‌های خود را مطرح کنند، به رساله‌ای بالغ خواهد شد.

۱- مستشار و مؤتمن:

در حدود ۷۰-۸۰ سال پیش یکی از خطبای نامور روزگار که نامش را هنوز در منبعی نیافته‌ام در اوایل دوران پهلوی اول در مجلسی که بسیاری از اعیان و رجال فرهنگی حضور داشتند، و این مجلس گویا در مسجد و مدرسه سهسالار یا محفلی نظیر آن برپا بوده است، و در اوج خطابه اش این شعر حافظ را با صدای رسا و لحن شیوا می‌خواند:

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش ساقیا می‌ده به قول مستشار مؤتمن

هنگام گفتن کلمه‌ی مستشار، به مستشار الملک و هنگام گفتن مؤتمن بادست از دور به مؤتمن الملک که هر دو در مجلس حضور داشته‌اند اشاره می‌کند. حسینعلی مستشار الملک (متولد ۱۲۵۸ و متوفای ۱۳۲۴ شمسی در آن هنگام نماینده‌ی مجلس شورای ملی و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان اول بوده است. مؤتمن الملک، حسین پیرنیا برادر حسن پیرنیا (مشیرالدوله تاریخ نگار) متولد ۱۲۵۸ و متوفای ۱۳۲۶ شمسی نیز از رجال سیاسی و فرهنگی سرشناس آن روزگار است.

۲- نفی حکمت مکن:

مرحوم علی‌اصغر حکمت در زمانی که وزارت معارف یا فرهنگ را برعهده داشت، لایحه‌ای به به مجلس شورای ملی فرستاده بود. فراکسیون اقلیت با آن لایحه مخالفت داشت. روزی که حکمت برای توضیح و دفاع از آن به مجلس رفته بود، نطق اثرگذار و در نهایت موفقیت‌آمیزی کرد و در پایان سخنرانی اش که داشت از پشت تریبون پایین می‌آمد، این شعر حافظ را خواند:

عیب می جمله چو گفتمی هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

و هنگامی که عبارت «نفی حکمت مکن» را به زبان می آورد بادرست به سینه خود اشاره کرد، و هنگامی که عبارت «از بهر دلی عامی چند» را می خواند با دست از دور به جایگاه فراکسیون اقلیت اشاره کرد و همه‌ی اهل مجلس خندیدند.

۳- دولت آن است:

در آبان ماه سال ۱۳۵۸ هنگامی که خیر استعفای دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان از رادیو پخش شد، یکی از دوستان در جمعی که بودیم این مصرع حافظ را خواند: دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

۴- برق دولت:

در ایام جنگ ایران و عراق، که در سال‌های اول اغلب شب‌ها برق قطع می شد، در مجلسی بودیم و آقای دکتر حسین معصومی همدانی، بلافاصله پس از رفتن برق، این بیت حافظ را خواند: برق بر این اشک چو باران که دگر در برق دولت که برفت از نظرم، باز آید

۵- مصاحب ناجنس:

دوست دانشمند جناب استاد داریوش آشوری، در اواخر دهه‌ی چهل چند صباحی با شادروان دکتر غلامحسین مصاحب، در تدوین و ویرایش دایره‌المعارف فارسی همکاری توأم با کم‌کاری داشته است. مصاحب هم که به داشتن پرکاری، سخت‌کوشی و وسواس علمی معروف است. در نهایت آشوری یک روز که عزم خود را برای ترک همکاری و رفتن از آن سازمان جزم می‌کند، این بیت حافظ را بر روی برگه‌ای می‌نویسد و آخر وقت در غیاب مصاحب روی میز کار او می‌گذارد: نخست موعظت پیر صحبت این حرف است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

۶- دیو و فرشته:

در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷، روزی که امام خمینی رحمه الله علیه، پس از دوری ۱۵ ساله از وطن، در میان استقبال تاریخی مردم تهران و حتی بسیاری از شهرستان‌ها، پیروزمندانه باز می‌گشت، هزاران پارچه نوشته در و دیوارهای تهران را آذین داده بود که بر آن این مصرع حافظ را، در اشاره به رفتن شاه، و آمدن امام نوشته بودند:

دیو جو بیرون رود فرشته درآید

۷- پزشک قلب:

یکی از دوستانم که عارضه‌ی قلبی داشت یک روز که همراه با جمعی در منزل ما مهمان بود، از پزشک معالجش که فوق‌تخصص داشت به نیکی یاد می‌کرد تا به این جمله رسید که شاید در ایران امروز از همه‌ی همکارانش قلب‌شناس‌تر است. بنده به دنبال این سخن او، این مصرع حافظ را خواندم؛

یارب این قلب‌شناسی زکه آموخته بود.

۸- یوسف ثانی:

یک روز در انجمن فلسفه که محل کارم بود، فرد جوانی که درباره‌ی فضل و فضایل او شنیده بودم اما تا آن روز ندیده بودمش به دیدار یکی از دوستان همکارم آمده بود. وقتی به ملاقات آن همکار رفتم ایشان را در آن‌جا دیدم. دوست همکار ایشان را معرفی کرد: آقای یوسف ثانی بنده بی‌اختیار این شعر حافظ را خواندم:

گفتند خلیق که تویی یوسف ثانی چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی

۹- قتل این خسته:

در آخرین سال وزارت ارشاد آقای دکتر سید عطاءالله مهاجرانی، معاونت مطبوعاتی آن وزارت‌خانه، مرحوم احمد بورقانی که از مدت‌ها پیش با وزیر اختلاف-

نظر و سلیقه داشت استعفا داد. در مجلس تودیعش، وقتی نوبت سخنرانی به او رسید سخنش را با خطاب به دکتر مهاجرانی با این بیت حافظ آغاز کرد:

قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود / ورنه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود

۱۰- میل به ناحق نکنیم:

جناب سیدمحمد خاتمی زمانی که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. گویا موانع و مشکلاتی برایش پیش آورده بودند، که با خاطری آزرده پیش از پایان دوره وزارتش استعفا داد و در مراسم پرشکوه تودیعش تمامی این غزل حافظ را که کمال مناسبت را با مسائل آن روز داشت، به شیوه‌ی شیوایی در تالار رودکی برای انبوه حاضران قرائت کرد:

ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم / جامه‌ی کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند / تکیه آن به که براین بحر معلق نکنیم
(تا پایان غزل)

۱۱- خداهش خیر دهاد:

در حدود دو دهه پیش مجلسی ساده در تالار کهن و زیبای آینه‌کاری شده‌ی عمارتی ۶۰-۷۰ ساله در شرف تشکیل بود، در محضر بزرگانی چون دکتر زریاب-خویی، دکتر مهدی محقق، کامران فانی، و چند تن دیگر حضور داشتیم. هنوز همه‌ی مدعوین آن جلسه نیامده بودند. سکوتی در میان آمد. من با نگاه به در و پیکر و سقف مقرنس آن تالار، این مصرع حافظ را خواندم:

خداهش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد

و استاد زریاب با طنز و حضور ذهن ویژه‌اش این مصرع را در پاسخ من

خواندند:

اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد

و حضاران بی‌اختیار خندیدند.

۱۲- دل نازک او:

چند سال پیش از انقلاب مقاله‌ای در انتقاد روایت شاملو از دیوان حافظ نوشته بودم که در آغاز آن این بیت حافظ را نوشته بودم:

می‌دمد هر کسش افسونی و معلوم نشد که دل نازک او مایمل افسانه‌ی کیست

۱۳- مستعد نظر:

یکی از حافظ پژوهان از حافظ پژوه دیگری، عکسی از نسخه‌ی عکسی او از دیوان حافظ خواسته بود.

حافظ پژوه دوم، به دلیل یا دلایلی که معلوم نیست، طفره رفته و دروغ ورزیده بود. حافظ پژوه اول این بیت حافظ را، بر یک صفحه کاغذ بدون هیچ توضیح یا هیچ مطلب دیگر نوشته و برایش پست کرده بود:

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم ندهد سود وقت بی‌بصری

۱۴- رندان تشنه لب:

خطیب توانایی در وعظ خطابه‌ی خود گریز به ذکر مصائب حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام زده بود و دربارہ‌ی تشنگی حضرت و شهید شدنش در روز عاشورا این دو بیت حافظ را خوانده بود:

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویا ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت

۱۵- ما نیز دانیم:

شادروان استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی با پایگاه رفیع عرفانی و فلسفی، اهل طنز و مردی خوش محضر بود. برای نگارنده‌ی این سطور تعریف می‌کرد که در

اواخر دهه‌ی ۳۰ تصمیم می‌گیرد که عضو هیئت علمی دانشگاه شود. درخواست ایشان به دست شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر می‌رسد.

فروزانفر نخستین کتاب منتشر شده از آشتیانی جوان را که هستی از نظر فلسفه و عرفان نام داشت خوانده و شهرت این جوان فاضل را شنیده بود. روزی قرار ملاقات می‌گذارند. محل ملاقات دفتر فروزانفر تعیین می‌شود که آن ایام رئیس دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود. لحظه‌ی دیدار فرا می‌رسد. و نگهبان به فروزانفر خبر می‌دهد که آقای آشتیانی آمده‌اند.

فروزانفر به احترام مقام علمی آشتیانی تا سرسرای دانشکده به استقبال او می‌رود. وقتی به هم می‌رسند. فروزانفر برای آن‌که بگوید او هم در اوایل کار علمی اش طلبه بوده و درس و بحث و عوالم روحانیت و فرهنگ حوزوی و طلبگی را می‌شناسد، هنگامی که آشتیانی رادر آغوش می‌گیرد این مصرع حافظ را می‌خواند:

آیین تقوا ما نیز دانیم

و آشتیانی جوان با طنز و رندی مصراع بعدی همین شعر را در اشاره به سیاست‌گرایی فروزانفر، چنین می‌خواند:

لیکن چه چاره با بخت گمراه

و هر دو به قهقهه می‌خندند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۶- یکی از عقل می‌لافتد:

در حدود دو دهه‌ی پیش، بین دکتر عبدالکریم سروش جوان، و دکتر رضا داوری میانسال بحث و جدال قلمی پر شروشوری در مطبوعات به راه افتاد بود. سروش در میان مباحث خود آرا و نظریات پوپر را هم که با هایدگر میانه‌ی خوبی نداشت مطرح می‌کرد. دکتر داوری به آراء سروش و فیلسوف مجبوش پوپر حمله و از هایدگر و این‌که اهل معنویت است و «ولایت» را می‌شناسد دفاع می‌کرد. آن‌چه به بحث ما مربوط می‌شود این است که سروش در پایان یکی از این سلسله مقالاتش، این شعر حافظ را آورده بود:

یکی از عقل می‌لافت، یکی طامات می‌باقد / بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

۱۷ و ۱۸- ابر هدایت و کوکب هدایت:

شادروان محمدعلی جمال‌زاده با روانشاد صادق هدایت، هر دو پدر داستان نویسی امروز ایران شمرده می‌شوند. هدایت پدر داستان‌نویسی نوگرایانه و «رمان‌نو» است، و جمال‌زاده، پدر داستان‌نویسی کلاسیک مآب و ادیبانه و محافظه‌کارانه، خدمت ادبی هر دو به داستان‌نویسی امروز ایران آشکار است و نیاز به اثبات ندارد. آنچه به بحث ما مربوط می‌شود این است که این دو با هم مکاتبه هم داشته‌اند. جمال‌زاده در بالای یکی از نامه‌هایش به هدایت این بیت حافظ را نوشته بوده است:

یار رب از ابر هدایت برسان بارانی / بیشتر زانکه چو گردی زمین برخیزم

هم‌چنین در پیشانی نامه‌ی دیگرش این بیت دیگر حافظ را:

در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود / از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

۱۹- مجلس:

دکتر غلام‌علی حداد‌عادل معرف حضور همه‌ی خوانندگان این مقاله است. ایشان زمانی که عهده‌دار نمایندگی مجلس و ریاست مجلس بوده و کارهای سیاسی به او اجازه‌ی پرداختن به کارهای فرهنگی را کم‌تر می‌داد، در سال ۱۳۸۶، در یکی از جلسات نقد و معرفی کتاب که یکی از نهادهای فرهنگی برگزار کرده بود، شرکت داشت. کتاب درباره‌ی لایب نیتمس بود. دکتر حداد هم اهل و استاد فلسفه است. در فرصتی که نوبت حرف زدن به ایشان رسید، با آمیزه‌ای از طنز این بیت حافظ را خواند:

